

مرا که با تو شادم پریشان مکن  
بیا و سیل اشکم به دامن مکن  
بیا به زخم عاشقان مرهم  
دل مرا یکدم ز غم رها کن  
من ای خدا به پای این پیمان  
اگر ندادم جان مرا فنا کن  
رمیده جان و دل شکسته  
منم به پای تو نشسته  
منم به ماتم جدایی  
نشسته نا امید و خسته  
شکسته ای دل مرا به من بگو چرا چرا به سنگ غمها  
زدام حسرت کجا گریزم  
که همچو مرغی شکسته بالم  
نمی توانم سخن نگویم  
اگر پیر سد کسی ز حالم  
فلک به سنگ کینه ها  
شکسته قامت مرا  
مگر چه کرده ام خدایا؟  
شکسته سر شکسته پا      زیار اشنا جدا